



شماره سیزدهم

پاییز ۱۳۸۹

صفحات ۱۹۴-۱۵۷

واژگان کلیدی

حروف جرّ

حروف اضافه

استعلا

زبان عربی

زبان فارسی

«استعلا» در معانی حروف جرّ عربی و حروف اضافه فارسی

سمیه کاظمی نجف‌آبادی *

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی دانشگاه اصفهان

دکتر سیدمحمدرضا ابن‌الرسول **

استادیار زبان و ادبیات عربی دانشگاه اصفهان

چکیده

پژوهش‌های تطبیقی زبان‌ها این امکان را فراروی محققان قرار می‌دهد تا به میزان اثرپذیری زبان‌ها از یکدیگر پی‌ببرند و در مواردی رفع مشکلات دستوری و معنایی یک زبان را به کمک اسالیب زبان یا زبان‌های دیگر امکان‌پذیر می‌سازد.

پژوهش حاضر با تکیه بر دستور زبان عربی و فارسی و مطالعات دستوری پژوهان و فرهنگ‌نویسان این دو زبان، و نیز براساس روش تحلیلی-تقابلی به بررسی مفهوم «استعلا» به عنوان یکی از مهم‌ترین معانی حروف جرّ عربی و حروف اضافه فارسی پرداخته است، و ویژگی‌های آن دسته از حروف جرّ و اضافه را که نمایانگر این مفهوم‌اند تبیین کرده است. از مهم‌ترین دستاوردهای این جستار بیان وجوه افتراق، اشتراک و اثرپذیری دو زبان عربی و فارسی در حوزه حروف جرّ و حروف اضافه است.

*skazemin@Yahoo.com

**Ibnorrasool@Yahoo.com

تاریخ دریافت مقاله: ۸۹/۸/۱۲

نشانی پست الکترونیکی نویسندگان:

تاریخ پذیرش مقاله: ۸۹/۱۲/۱۶

۱- مقدمه

با تدوین و شکوفایی دستور زبان عربی و به برکت قرآن کریم، حروف - به‌ویژه حروف جر- و معانی متنوع آن توجه نحویان و مفسران را به خود جلب کرد؛ به‌گونه‌ای که از اواخر قرن اول هجری تاکنون، پژوهش‌های فراوانی در قالب کتاب و مقاله در این زمینه ارائه شده است. این در حالی است که فارسی‌زبانان تا چند قرن اخیر توجه چندانی به نگارش دستور زبان فارسی به شیوه کتونی نداشته‌اند. این کم‌توجهی، بر مطالعات مربوط به حروف، به‌خصوص حروف اضافه، اثر گذاشته و با توجه به تغییر و تحولات حروف اضافه و معانی مختلف آن در طول تاریخ تطور زبان فارسی، بررسی دقیق معانی این حروف، به‌ویژه در ادبیات کهن فارسی، با دشواری‌هایی مواجه شده است. با این حال پژوهش‌های مبتنی بر مقایسه دستور زبان عربی و فارسی به پژوهشگران کمک کرد تا به میزان اثرپذیری دو زبان از یکدیگر پی‌ببرند؛ ضمن آنکه رفع دشواری‌های دستوری یک زبان به کمک اسالیب زبان یا زبان‌های دیگر امکان‌پذیر خواهد شد.

از آنجا که در زمینه تطبیق معانی حروف جر عربی و حروف اضافه فارسی و کاربردهای مختلف آن، جز مواردی محدود در کتب فن ترجمه و پاره‌ای از مقالات، تحقیق چشم‌گیری انجام نشده است، در این مقاله بر آن شدیم تا مفهوم «استعلا» را که یکی از مهم‌ترین معانی مشترک حروف جر و اضافه است، در دو زبان عربی و فارسی بررسی و مقایسه کنیم؛ با این امید که نتیجه آن در شناخت بهتر حروف جر و اضافه و قواعد دستوری آن سودمند واقع شود.

۲- استعلا

«استعلا» کوتاه‌شده «استعلاء»، مصدر ثلاثی مزید عربی (باب استفعال) از فعل «استعلی» است: «استعلی النهار: ارتفع» (روز برآمد) (انیس و دیگران، ۱۳۷۸: ذیل عل و). استعلا یکی از معانی حروف جر و اضافه است که در علم نحو اصطلاحاً بر قرار گرفتن چیزی بر فراز دیگری دلالت دارد.

در علم تجوید نیز استعلا از صفات هفت حرف مبانی (خ، ص، ض، ط، ظ، غ، ق) به شمار می‌رود و اصطلاحاً به معنی بالا آمدن ریشه زبان به سوی کام بالا به هنگام تلفظ حرف است که نوعی غلظت و بمی به واژه می‌بخشد.

۱-۲- استعلا در زبان عربی

غالباً نحویان استعلا را به دو گونه حقیقی و مجازی تقسیم کرده‌اند. ابن‌هشام (۱۹۹۷: ۱/۲۳۷) استعلای مجازی را معنوی نامیده و اربلی (۱۹۹۱: ۳۷۶) به جای حقیقی و مجازی از دو تعبیر حسی و حکمی استفاده کرده است.

استعلای حقیقی به نوبه خود به استعلا بر مجرور، مانند «وَعَلَيْهَا وَ عَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ» (مؤمنون ۲۲/۲۳) و «هو على الجبل» و «حمله على ظهره»، و استعلا بر آنچه نزدیک مجرور است، مانند «أَوْ أُجِدُّ عَلَى النَّارِ هُدًى» (طه ۱۰/۲۰) تقسیم شده است (ابن‌هشام، ۱۹۹۷: ۲۳۷/۱). در مثال دوم منظور از «الاستعلاء على النار»، قرار گرفتن بر مکانی در نزدیکی آتش است، نه بر خود آتش.

از آنجاکه استعلا، علو و بلندی در ارتباط با مکان است، نحویان در تمام نمونه‌هایی که برای استعلای حقیقی ارائه داده‌اند، «علی» (نماد اصلی استعلا) را بر سر اسم مکان آورده‌اند. بدین ترتیب، استعلای حقیقی با توجه به مثال‌های علمای نحو عربی، غالباً منحصر به اسم مکان شده است و کمتر بر اسم زمان وارد می‌شود؛ مثلاً در آیه «وَوَدَّخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَى حِينٍ غَفْلَةٍ مِّنْ أَهْلِهَا» (قصص ۱۵/۲۸)، «علی» بر سر ظرف زمان «حین» آمده است. البته در این صورت معنی ظرفیت مورد نظر خواهد بود، ظرفیتی که متأثر از معنی اصلی «علی» (استعلا) است.

از استعلای مجازی می‌توان «علیه دین» (بر عهده [یا بر گردن] او فرضی است) را مثال زد. در این مثال گویی «دین» بر دوش قرار گرفته و سنگینی می‌کند. همچنین وقتی گفته می‌شود: «رکبتنی دیون» (قرض‌هایی بر دوش من سنگینی می‌کنند)، گویی شخص مذکور سنگینی «دین» را بر گردنش حس می‌کند. و از آن جمله است عبارت «علیّ قضاء الصلاة» (بر من است قضا یا گزاردن نماز) (استرآبادی، ۱۳۶۶: ۳۴۲/۲).

ابن‌یعیش نیز در مورد علت کاربرد «علی» در عبارت «هو علیهم امیر» (او بر آنان حاکم است) می‌گوید: «لاستعلاته علیهم من جهة الأمر» (از نظر امارت بر آنان سیطره دارد) (بی‌تا: ۲، جزء ۳۸/۸).

علمای علم بلاغت در این موارد و نیز در آیه «وَأُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ» (بقره ۵/۲)، مجرور «علی» را یا با تکیه بر استعارهٔ مکنیه تفسیر کرده‌اند و یا قائل به استعارهٔ تصریحیهٔ تبعیه در حرف «علی» شده‌اند. براساس نظر مشهور، مطلق ارتباط میان هدایت‌شدگان و هدایت، به مطلق ارتباط میان مستعلی و مستعلی‌علیه تشبیه شده و سپس تشبیه از کلی به جزئی انتقال یافته و لفظ «علی» که از مصادیق مشبّه‌به (معنی استعلا) است برای مصداق مشبّه (ارتباط میان هدایت و هدایت‌شده) استعاره آورده شده است.

البته نحویان عباراتی نظیر «توکلّت علی الله» را که «علی» بر لفظ جلاله «الله» وارد شده است، از حوزهٔ استعلا خارج کرده و به معنی «أضفتُ توکلی إلى الله و أسندتُه إليه» (توکلم را به خداوند بلندمرتبه نسبت دادم و به او مستند ساختم) دانسته‌اند، زیرا هیچ چیز - نه حقیقتاً و نه مجازاً - بر خداوند متعال قرار نمی‌گیرد و استعلا نمی‌یابد (صبان، بی‌تا: ۲۲۲/۲).

رضی‌الدین استرآبادی (۱۳۶۶: ۳۴۲/۲) نیز در این زمینه می‌گوید: «و کذا قوله تعالی "كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَّقْضِيًّا" (مریم ۷۱/۱۹)؛ تعالی عن استعلاءِ شیءٍ علیه و لکنه إذا صار مشهوراً فی الاستعمال فی شیءٍ لم یراع أصل معناه نحو: توکلّت علی فلان کأنّک تحمل ثقلک علیه ثم صار بمعنی وثقت به حتی استعمل فی الباری تعالی، نحو توکلّت علی الله و اعتمدت علیه». ترجمهٔ سخن استرآبادی این است که در آیه «كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَّقْضِيًّا» منزه است خداوند بلندمرتبه از برتری و استعلاء چیزی بر حضرتش، اما اگر کاربرد چنین عباراتی در موردی خاص مشهور شود (به‌طوری که از آن معنی کنایی برداشت شود)، معنی اصلی آن مورد نظر نیست، مانند «توکلّت علی فلان» که گویی گوینده بار خود را بر کسی می‌نهد؛ بعدها این عبارت معنی «اعتماد کردن به کسی» یافت و با همین معنی برای حضرت حق تعالی نیز به کار رفت، مانند «توکلّت علی الله و اعتمدتُ علیه». بدین ترتیب، عباراتی نظیر «توکلّت علی الله» را بدون در نظر گرفتن معنی اصلی «علی» و با استناد بر کنایه توجیه کرده‌اند؛ یعنی «و وثقتُ بالله».

۲-۲- استعلا در زبان فارسی

استعلا در زبان فارسی نیز بالا بودن چیزی نسبت به چیز دیگر را می‌رساند و بر دو گونه است: استعلا حسی و استعلا عقلی. جملهٔ زیر از گلستان سعدی مثالی از استعلا

حس است: «یکی از ملوک را نگینی بر انگشتری بود» (خطیبرهبر، ۱۳۶۷: ۲۰۵)؛ و نیز بیت زیر از حافظ:

ساقیا برخیز و در ده جام را خاک بر سر کن غم ایام را
(خیام‌پور، ۱۳۵۲: ۱۶۵)

در فارسی معاصر نیز «او کلاهی بر سر گذاشت و بر اسب سوار شد» مثالی برای استعلائی حسی است. در مورد استعلائی عقلی نیز می‌توان به بیت زیر اشاره کرد:

بر آن چشم سیه صد آفرین باد که در عاشق‌کشی سحرآفرین است
(خطیبر رهبر، ۱۳۶۷: ۲۰۵)

از نمونه‌های پیشین چنین برمی‌آید که «بر» نماد اصلی استعلا در زبان فارسی است. بالا بودن و روی چیزی قرار گرفتن از لفظ «بر» نیز دریافت می‌شود، زیرا این لفظ مشترک است بین اسم و حرف و از معانی اصلی آن در حالت اسمی «بلندی»، «بالا»، «زبر» و «روی» است. بدین رو، شاید بتوان منشأ و ریشه حرف اضافه «بر» را در حالت اسمی آن جستجو کرد. باید به این نکته نیز توجه داشت که «بر» موقعیت و وضعیت در فضای دویعدی را می‌نماید و به‌هیچ‌وجه در مورد زمان استعمال نمی‌شود (صادقی، ۱۳۴۹: ۴۴۴).

۳- حروف اصلی نمایانگر استعلا در عربی و فارسی

در زبان عربی حروف جری که بنا بر گفته نحویان در معنی استعلا به کار رفته‌اند، عبارت‌اند از: اِلی، باء، علی، عن، فی، کاف، لام، و من.

در زبان فارسی نیز حروف اضافه‌ای که براساس نظر دستورپژوهان زبان فارسی بر استعلا دلالت دارند، عبارت‌اند از: از، اندر، ب (به)، با، باز، بر، در، راه، فاء، فراه، کسره اضافه، و گروه حرف‌اضافه‌ای نظیر «روی»، «بالای» و مانند آن، که غالباً در فارسی معاصر جایگزین «بر» شده‌اند. حرف اصلی و کلیدی برای افاده استعلا در زبان عربی «علی» و معادل آن در فارسی حرف اضافه «بر» است. به همین دلیل ابتدا دو حرف «علی» و «بر» را بررسی و در حد امکان مقایسه می‌کنیم، و سپس به حروفی که از «علی» و «بر» نیابت می‌کنند، می‌پردازیم.

۳-۱- حرف جر «علی»

معنی اصلی «علی» استعلا است. این معنی از لفظ «علی» نیز دریافت می‌شود، زیرا به نظر می‌رسد منشأ و خاستگاه حرف جر «علی» فعل «عَلَى الشَّيْءِ يَعْليهِ» به معنی «صَعِدَهُ» و یا «علا يعلو» به معنی «ارتفع» باشد. البته احتمال آنکه این دو فعل، به‌نوعی منحوت از حرف «علی» باشند هم منتفی نیست و در هر صورت ادعای ما ثابت می‌شود. با توجه به نمونه‌های مذکور، در زبان عربی «علی» نماد اصلی استعلا به شمار می‌رود. ابن‌جنّی در زمینه کاربرد «علی» می‌گوید گاه «علی» در افعال دشوار و توان‌فرسا استعمال می‌شود، به‌عنوان مثال گفته می‌شود: «قد حفظت القرآن و بقيت علیّ منه سورتان» (قرآن را حفظ کرده‌ام و فقط دو سوره دیگر بر [برای] من باقی مانده است)؛ و یا «قد صُمنا عشرين من الشهر و بقيت علينا عشر» (بیست روز از ماه رمضان را روزه گرفته‌ایم و فقط ده روز بر [برای] ما باقی مانده است). معمولاً در این افعال از «علی» استفاده می‌شود، چرا که «علی» در اصل برای استعلا وضع شده است و این افعال نیز رنج‌هایی در پی دارد که بر انسان سنگینی می‌کند و فشار می‌آورد تا در نهایت در برابر آن سر فرود آورد و تسلیم شود. به همین دلیل است که می‌گویند: «هذا لك» و «هذا عليك» و «لام جر» را در امور پسندیده و «علی» را در امور ناپسند به کار می‌برند (ابن‌منظور، ۱۹۸۸: ذیل عل‌و).

۳-۱- ویژگی‌های «علی»

جز ویژگی‌های مشترک میان حروف جر، مواردی نیز به «علی» اختصاص دارد، از جمله اینکه این کلمه مشترک است میان اسم و فعل و حرف. «علی» به شرطی اسم است که بر سر آن حرف جر «مِن» آید، که در این صورت به معنی «فوق» است، مانند «مِن علیّه» یعنی «مِن فوقه» که معنی «مِن عنده» نیز برای آن ذکر شده است. همچنین فعل است از ریشه «علا الشَّيْءُ عُلُوًّا: ارتفع»، مانند «علا زيداً الدابة» (زيد بر چهارپا سوار شد) و یا «عَلَى الشَّيْءِ و عليه و فيه- عَلِيًا و عَلِيًّا: رَقِيه و صَعِدَهُ» (انيس و ديگران، ۱۳۷۸: ذیل علی). البته غالباً نحوبان لفظ «علی» را مشترک بین حرف جر و فعل «علا يعلو» گرفته‌اند و به مورد اخیر اشاره‌ای نکرده‌اند. از سوی دیگر، «علی» حرف جر است، مانند

«زیدٌ علی الجبل» (زید بر فراز کوه است). کاربرد اسمی «علی» بسیار محدود است، ولی در استعمال آن به عنوان فعل و حرف محدودیتی نیست.

ادبا نیز از ویژگی مشترک بودن «علی» استفاده کرده‌اند تا توانایی ادبی خود را به نمایش بگذارند. برای نمونه در بیت زیر که در علم بلاغت و در مبحث جناس تام بدان استشهد شده است، «علا» فعل و «علی» حرف جر است:

علا نجمه فی عالم الشعر فجأة علی آنه مازال فی الشعر شادیا

ناگهان ستاره او در عالم شعر درخشید، افزون بر اینکه وی همواره نغمه‌خوان شعر است.

ویژگی دیگر اینکه حرف جر «علی» بر سر ضمیر (فقط ضمایر متصل مجروری) و غیر ضمیر (اسم ظاهر) می‌آید. گاهی نیز این حرف از معنی اصلی خود (استعلاء) خارج و به اسم فعل منقول مبدل می‌شود، مانند «علیک» که از باب اغرا و به معنی ملازم بودن، تمسک جستن به چیزی، پایبندی و ملتزم بودن به کار رفته است، که در «علیک بالصبر» (صبر پیشه کن) و نیز آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيكُمْ أَنْفُسُكُمْ» (مائده ۵/ ۱۰۵) (ای کسانی که ایمان آورده‌اید به خودتان بپردازید) می‌توان این معانی را دید.

۳-۲- حرف اضافه «بر»

«بر» کلمه‌ای است مشترک میان اسم، حرف و در موارد اندکی فعل. بر این اساس آن را در سه قسم بررسی می‌کنیم: کاربرد حرفی «بر» در معنی استعلاء، کاربرد «بر» به‌عنوان جزئی از ترکیبات دیگر، و کاربرد غیر حرفی «بر».

۳-۲-۱- کاربرد حرفی «بر» در معنی استعلاء

«بر» حرف اضافه ساده‌ای است که از یک تکواژ ساخته شده است. این حرف- بدون توجه به کاربرد حرف اضافه‌ای یا پیشوندی آن- مخفف «آپر، اُور» پهلوی است که به‌ندرت بر سر افعال آمده است. در پهلوی به‌جای «بر»، «او» معمول بود، ولی در زبان دری پیشاوند «بر» جای آن را گرفت. «ور» هم در نثر قدیم دیده می‌شود و امروز نیز متداول است، مانند ورافتاد، ورشکست، و ورکشید (بهار، ۱۳۷۳: ۳۳۷/۱). صورت کهن‌تر «بر»، «آبر» است که در فارسی دری نیز در شعر (شاهنامه) آمده است (خانلری، ۱۳۸۳: ۱۵۴). بیت زیر نمونه‌ای از این کاربرد است:

آبر تخت زرین زنی تاجدار

پرستنده پیش اندرون شاهوار

(همان: ۱۳۸۳: ۲۳۳)

حسن‌دوست دربارهٔ سابقهٔ تاریخی «بر» نوشته است که حرف اضافهٔ «بر» به معنی «روی» و «بر فراز» و برگرفته از کلمهٔ فارسی میانهٔ abar و فارسی باستان upariy به معنی «روی»، «فراز» و «بالای»، اوستایی upairi و سانسکریت upari به معنی «بالای» و «روی» است که همگی مشتق‌اند از هندواروپایی uperi (نک. ۱۳۸۳: ۱۸۳/۱).

با توجه به مطالب پیش‌گفته، استعلا معنی اصلی «بر» است و این حرف نماد اصلی در بیان استعلا فارسی به شمار می‌رود. نکتهٔ قابل توجه اینکه «بر» به تدریج مورد استعمال خود را از دست داده و در فارسی معاصر غالباً حرف اضافهٔ «به» جای آن را گرفته است. در فارسی رایج امروز - صرف‌نظر از شعر و نوشته‌های ادبی به شیوهٔ کهن - حرف «بر» بسیار کمتر از حروف اضافهٔ دیگر به کار می‌رود (خانلری، ۱۳۸۳: ۲۳۶) و غالباً یا حرف اضافهٔ «به» جایگزین آن شده است و یا در گروه‌های حرف اضافه‌ای، به‌وسیلهٔ اسم مکسور تقویت می‌شود، مانند «بر روی»، «بر فراز» و امثال آن. گاهی نیز حرف اضافهٔ این گروه‌ها حذف می‌شود، مانند «روی» و «فراز». بنابراین، «فراز» گروه حرف‌افزای است مرکب از «بر»، «فراز» و «کسرهٔ آخر»، که حرف اضافهٔ «بر» از ابتدای آن حذف شده است. چنین کاربردی در متون کهن فارسی نیز یافت می‌شود:

گهی چون شاخ نیلوفر میان باغ پرنرگس
گهی چون تل خاکستر فراز کوه پرمینا
(خطیب‌رهبر، ۱۳۶۷: ۳۹۱)

«فراز» مرادف «بر» است، اما دلیل آن «بر» محذوف قبل از گروه حرف اضافه نیست، زیرا از گروه‌های حرف‌افزای مانند «برطبق» و «برضد» که با «بر» ساخته می‌شوند، معنی استعلا برداشت نمی‌شود. بنابراین، دلالت «فراز» بر معنی استعلا، مرهون لفظ «فراز» است. گروه‌های حرف‌افزای چون «روی» و «بالای» نیز در افادهٔ معنی استعلا، حکم «فراز» را دارند، با این تفاوت که امروزه کاربرد آنها بیش از «فراز» است و غالباً جایگزین «بر» می‌شوند. گاهی گروه حرف اضافهٔ «برسر» نیز بر استعلا دلالت دارد، مانند «بر سر کوه نشسته بود»، و نیز مانند «برسر» در بیت زیر از حافظ که کوتاه شدهٔ آن، یعنی «سر» نیز چنین حکمی دارد:

بر سر تربت من با می و مطرب بنشین
تا به بویت ز لحد رقص کنان برخیزم
(خطیب‌رهبر، ۱۳۶۷: ۲۲۵)

از آنجاکه قواعد مربوط به حروف اضافه در دوره‌های مختلف تاریخی دستخوش تغییراتی شده است و «بر» نیز از این قاعده مستثنی نیست، این مبحث را در دو قسمت جداگانه بررسی می‌نماییم: «بر» از نظر دستور تاریخی و «بر» از نظر کاربرد امروزی.

«بر» از نظر دستور تاریخی

ابتدا باید یادآوری شود که «بر» (به سکون حرف «ر») با «بر» (به کسر حرف «ر») فرق دارد. «بر» حرف اضافه ساده و «بر» حرف اضافه مرکب از «بر» و کسره اضافه است که بیشتر معنی «نزدیک»، «پهلوی»، «در کنار» و مانند آن را می‌رساند (فرشیدورد، ۱۳۸۲: ۴۴۹ و خانلری، ۱۳۸۳: ۲۳۶). البته خطیب‌رهبر آن را شبه حرف اضافه‌ای مرکب از «بر» (نزد) و کسره اضافه می‌داند (نک. ۱۳۶۷: ۲۲۷)، کاربرد «بر» را در بیت زیر از حافظ می‌توان دید:

نثار خاک رهن نقد جان من هرچند که نیست نقد روان را بر تو مقداری
(همایون‌فرخ، ۱۳۶۴: ۶۹۶)

از آنجاکه حرف اضافه «بر» با اسم نیز وجه اشتراک دارد، برای تشخیص آن از اسم باید توجه داشت که حرف اضافه «بر»، بر نسبت میان کلمات و یا گروه کلمه دلالت دارد. این حرف در قدیم گاه پیش از اسم می‌آمده (مانند نمونه‌هایی که در مبحث استعلائی زبان فارسی بیان شد) و گاهی به صورت حرف اضافه پسین، پس از اسم قرار می‌گرفته است، مانند بیت زیر از مولوی که در آن «خویش بر» به معنی «بر خویش» آمده است:

خویشتن را آدمی ارزان فروخت بود اطلس، خویش بر دل‌قی بدوخت
(خطیب‌رهبر، ۱۳۶۷: ۲۰۶)

البته در فارسی رایج امروز کاربرد «بر» پس از اسم متداول نیست و فقط پیش از آن قرار می‌گیرد.

گاه در قدیم پس از متمم «بر»، حرف اضافه دیگری قرار می‌گرفت که آن را حرف تأکیدی می‌نامند و یا به مجموع حرف پیشین و حرف پسین، گروه گسسته حرف اضافه

(حرف اضافه دوگانه و یا مضاعف) گفته می‌شود، مانند «بر... اندر» در عبارت زیر از تاریخ بلعمی:

خود با یک تن از خاصگان خویش، بر آن قفص اندر بنشست و در زیر بیست (همان: ۲۲۲).
و یا «بر... بر» در بیت زیر از شاهنامه فردوسی:

همه دوستان بر تو بر دشمند به گفتار با تو به دل با منند
(همان: ۲۲۳)

گاهی نیز حرف اضافه دوم مستقیماً پس از «بر» و پیش از متمم آن قرار می‌گرفته است، مانند «بر به» در بیت ذیل از نظامی:

ای رحم نکرده بر تن خویش و آتش زده بر به خرمن خویش
(همان: ۲۲۲)

ناگفته نماند که «بر» نیز در متون کهن فارسی پس از متمم حروف اضافه «از»، «اندر» و «به» به صورت «ز... بر»، «اندر... بر» و «به... بر» قرار می‌گیرد که در این صورت دیگر در معنی استعلا نیست.

«بر» از نظر دستور کاربردی

«بر» از نظر دستور کاربردی امروز که البته در مواردی با دستور تاریخی اشتراک دارد، بر سر ضمائر شخصی منفصل می‌آید، مانند «بر او غلبه کرد» و یا بیت زیر از سعدی:

نماند ستمکار بدروزگار بماند بر او لعنت پایدار
(همايون فرخ، ۱۳۶۴: ۶۹۵)

با این حال، ضمائر منفصل مرفوعی (هو و...) و ضمائر منفصل منصوبی (آیه و...)، مجرور «علی» واقع نمی‌شوند.

همچنین «بر» بر سر ضمائر اشاره می‌آید، مانند «بر این» و «بر آن»؛ و در زبان عربی نیز این کاربرد برای «علی» وجود دارد: «علی هذا» و «علی ذلک». «بر» بر سر بعضی از ضمائر پرسشی می‌آید، مانند «بر که»، «بر چه»، «بر چه سان»؛ و «علی» نیز بر سر اسم‌های استفهامی‌ای چون «من»، «ما»، «أی» و «کم» می‌آید. «بر» بر سر ضمائر مشترک می‌آید، مانند «بازماندگان ما می‌توانند بر خویشان ببالند» و «بر خود رحم کن»

که در زبان عربی نیز کاربردهای مشابه دیده می‌شود: «إِنَّمَا بَعُيْتُكُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ» (یونس ۲۳/۱۰) است. «بر» بر سر بعضی از ضمایر مبهم مانند «بر برخی»، «بر پاره‌ای»، «بر کسی»، «بر هرکه» و نیز ضمایر شمارشی مانند «بر بیست گونه» و «بر یکایک» می‌آید. این دو مورد هم در زبان عربی معادل دارند، مانند «علی بعضی» و نیز آیه شریفه «وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَىٰ أَرْبَعٍ» (نور ۴۵/۲۴).

۳-۲-۲- «بر» به عنوان جزئی از ترکیبات دیگر

مشخصه بارز زبان فارسی سهولت ترکیب و کثرت انواع آن است، به گونه‌ای که حرف ساده‌ای چون «بر» می‌تواند در فرایند واژه‌سازی وارد شود و با نفوذ در ساختار کلمات، واژه‌های جدید و گاه انواع دستوری جدیدی پدید آورد. ترکیباتی که با بر ساخته می‌شوند، عبارت‌اند از:

- صفت مرکب بیانی: بر + صفت مفعولی: برآمده، برکشیده؛ بر + اسم + صفت مفعولی: بربادرفته؛ بر + بن ماضی: برآورد (این ترکیب بین اسم و صفت مشترک است).

- صفت مرکب بیانی و قید: بر + ضمیر مبهم: برهم (آشفته)؛ بر + اسم: برقرار، برکنار، برحق (محقق)، برکمال (کامل)، بردوام (دائم)؛ اسم + بر + اسم: پابرجا، دست‌برسینه، کف‌بردهان، پشت‌برقبله، چشم‌برد.

- قید و گروه قیدی: بر + اسم: برگزاف، برظاهر، برفور؛ گروه حرف اضافه + اسم: برسبیل اتفاق.

- فعل پیشوندی: بر + مصدر: برخاستن، برداشتن، برانداختن («بر» غالباً در زبان محاوره به «ور» ابدال شده است، اما در مواردی مانند «برخاستن» تبدیل صورت نمی‌گیرد، زیرا این فعل فقط در زبان نوشتار به کار می‌رود و در زبان گفتار فعل مرکب «پاشدن» معمول است. البته در زبان محاوره و یا گویش‌هایی خاص «بر» گاه در امر «برخاستن» یعنی «برخیز» به «ور» تبدیل می‌شود (ورخیز)، و با حذف حرف «راء» به صورت «وخیز» نیز تلفظ می‌شود) بر + بن ماضی: برآمد، برانگیخت، برداشت، برخورد؛ بر + بن مضارع: برانداز.

- عبارت فعلی: بر + ضمیر اشاره «آن» (و به‌ندرت «این») + فعل ربطی «استیدن» (و به‌ندرت «بودن یا شدن» به معنی مصمم بودن بر، عقیده داشتن بر و امثال آن): بر آنم؛ بر + اسم + فعل ساده: برپا کردن، برپای داشتن.

- گروه حرف اضافه: بر + اسم: براساس، برضد، برخلاف، برحسب، برروی، برسبیل (این گروه‌ها غالباً تحت تأثیر ترجمه پدید آمده‌اند. برخی از آنها، مانند «برسبیل»، در فارسی معاصر کم‌کاربردند و در سایر گروه‌ها غالباً حرف اضافه حذف می‌شود و گروه کوتاه حرف اضافه به وجود می‌آید، مانند: ضد، روی، خلاف؛ اسم + بر: علاوه‌بر، اضافه‌بر، بالغ‌بر.

- گروه‌های پیوسته ربطی و حروف ربط مرکب: بر + اسم / جانشین اسم: برعکس، بر اثر اینکه، برحسب اینکه، علاوه‌بر این، علاوه‌بر اینکه (ساختار این گروه مانند ساختار گروه قیدی و وصفی است، بدین‌رو غالباً نقش قیدی هم دارد. برخی از این گروه‌ها تحت تأثیر ترجمه پدید آمده‌اند، مانند «علاوه‌بر اینکه» به قیاس «علاوةً علی أن» و «برحسب اینکه» به قیاس «علی حسب...»).

موارد مذکور به‌وضوح نشان می‌دهد که حروف اضافهٔ زبان فارسی، برخلاف حروف جر عربی، نقش بسزایی در فرایند واژه‌سازی ایفا می‌کنند.

«بر» در ساخت بعضی از کلمات تنوین‌دار عربی در فارسی نیز مقدر است، مانند «فرضاً» و «فوراً» به معنی «برفرض» و «برفور». برخی از این کلمات هم با تنوین، هم بدون تنوین و هم با حرف اضافه به‌کار رفته‌اند، مانند: بدیهه، بدیههٔ، بربدیهه.

همچنین حرف جر «علی» و مجرور آن به صورت ترکیبات عربی وارد زبان فارسی شده و نقش دستوری معینی به‌عهده گرفته است که در این زمینه می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- قیود مرکب فارسی: حرف جر علی + اسم مضاف: علی ای حال، علی کل تقدیر؛ علی + اسم ذواللام: علی‌الدوام، علی‌العموم، علی‌الخصوص، علی‌الصباح، علی‌الطلوع، علی‌الاطلاق (گاه در زبان فارسی به‌جای «علی‌الدوام» - و امثال آن - معادل فارسی آن یعنی «بردوام» به‌کار می‌رود. همچنین کاربرد این‌گونه ترکیبات دقیقاً مقتبس از زبان عربی است و تحت تأثیر ترجمه پدید آمده است. علاوه‌بر این، ترکیباتی مانند «علی‌الطلوع» به صورت صفت

مرکب بیانی نیز استعمال می‌شوند: «صبح علی الطلوع»؛ علی + اسم اشاره: علیهدا، علی هذا التقدير (از نظر فرشیدورد (۱۳۶۷: ۱۳۵) چنین ترکیباتی معمولاً کار پیوند قیدی نتیجه را می‌کند، یعنی در عین حال هم قید و هم پیوند است)؛ صفت / مصدر تنوین‌دار + علی: محکومٌ علیه، بناءً علی هذا (مورد اخیر پیوند قیدی است).

- گروه حرف اضافه: علی + ضمیر متصل عربی: علیه؛ علی + اسم: علی‌رغم («علیه» و «علی‌رغم» در زبان فارسی معادل «برضد» و «باوجود» است و این دو نیز جزء گروه‌های حرف‌اضافه‌ای هستند که تحت تأثیر ترجمه به وجود آمده‌اند). علاوه بر ترکیبات عربی، پاره‌ای از جملات عربی نیز در زبان فارسی نفوذ کرده است. «علی» نیز همراه برخی از جملات مشهور عربی وارد زبان فارسی شده است، مانند «سلام علیکم»، «صلی الله علیه و آله» و «علیه السلام».

۳-۲-۳- کاربرد غیر حرفی «بر»

«بر» می‌تواند اسم و فعل (بن مضارع) نیز باشد. در کاربرد اسمی، معانی مختلفی برای آن گزارش شده است که از جمله می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- ۱- بالا؛
- ۲- بار درخت یا میوه که احتمالاً مخفف «بار» است (همایون فرخ، ۱۳۶۴: ۶۹۳)؛
- ۳- سینه و صدر، پهلو و کمر، آغوش و کنار، و تن و بدن و اندام؛
- ۴- صفت تفضیلی به معنی برتر، بلندتر و بالاتر؛
- ۵- حفظ و به خاطر داشتن، مانند از بر کردن؛
- ۶- نزد، طرف، جای، و سوی.

در کتب لغت، معانی دیگری نیز برای این اسم ذکر شده است. در دو بیت زیر نیز با تکیه بر ایهام در برخی از این معانی، «بر» به صورت جناس تام استعمال شده است:

گفتم صنما سیم‌بری گفت برم	گفتم که ز عود و عنبری گفت برم
گفتم که به خانه‌ات بری گفت برم	گفتم که چه می‌نهی برم گفت برم

در کاربرد فعلی نیز «بر» بن مضارع است که در ساخت فعل مضارع و امر به کار می‌رود؛ چنان‌که یکی از وجوه ایهامی «برم» در ابیات فوق، فعل مضارع ساده (در وجه اخباری) است.

۴- سایر حروفِ نمایانگرِ استعلا در زبان عربی

جز «علی» در زبان عربی حرف جر دیگری نمی‌توان یافت که معنی اصلی آن استعلا باشد و یا تحت تأثیر معنی اصلی خود از «علی» نیابت کند. در این بخش حروف جری را بررسی می‌کنیم که در معنی استعلای آنها اختلاف است و غالباً با تکیه بر معنی اصلی حرف و گاه با کمک تضمین، تفسیر می‌شوند. این حروف عبارت‌اند از باء، عن، فی، کاف، لام، من، وِالی.

۴-۱- باء

نحویان «باء» را به معنی «علی» دانسته‌اند. به‌عنوان مثال «باء» را در آیه «وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِقِنطَارٍ يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بَدِينَارٍ لَا يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ» (آل عمران ۷۵/۳) مرادف «علی» گرفته‌اند، به دلیل آیه «هَلْ أَمْنُكُمْ عَلَيْهِ إِلَّا كَمَا أَمْنُتُكُمْ عَلَىٰ أَخِيهِ مِنْ قَبْلُ» (یوسف ۶۴/۱۲) که در آن «أَمِنَ» با «علی» به‌کار رفته است (ابن‌هشام، ۱۹۹۷: ۱۷۷/۱). اما باید توجه داشت که معنی دو عبارت «أَمْنُتُهُ بِهِ» و «أَمْنُتُهُ عَلَيْهِ» متفاوت است. با در نظر گرفتن معنی اصلی «علی» (استعلا) عبارتی چون «لا آمنه علیک» یعنی او را امین و قابل اعتماد نمی‌دانم که پس از سیطره بر تو، به تو جفا نکند، چون احتمال دارد از خود دشمنی نشان دهد و بر تو هجوم آورد یا بر تو ظلم کند. بنابراین، در عبارت «لا آمنه علیک» معنی سیطره، ستم و دشمنی نهفته است.

همچنین با توجه به معنی اصلی «باء» (الصاق)، معنی عبارت «لا آمنه بدرهم» چنین است: او را بر یک درهم امین نمی‌شمارم، زیرا ممکن است در آن دخل و تصرف و یا به آن تعدی و دست‌درازی کند. بنابراین، «لا آمنه بدرهم» یعنی امانت او به درهم نمی‌پیوندد (الصاق نمی‌یابد) و این‌گونه است که در آن تصرف می‌کند. در این موارد عبارت «لا آمنه علی هذا المال» نیز جایز است، ولی از آن معنی سیطره و چیرگی بر مال دریافت می‌شود.

بدین ترتیب، با توجه به معنی اصلی «علی» و «باء» معنی عبارت «أمنه علیه» با استعلاء، استیلا و سیطره و عبارت «أمنه به» با دخل و تصرف و الصاق در ارتباط است. از این رو، گفته می‌شود «لَا أَمْنُ عَلَيْكَ الذَّنَابُ»، ولی عبارت «لَا أَمْنُ بَكَ الذَّنَابُ» صحیح نیست. شاید به همین دلیل است که در قرآن کریم مجرور «علی» در عبارت «أمنه علیه» در رابطه با اشخاص و مجرور «باء» در عبارت «أمنه به» در رابطه با اموال به کار رفته است (سامرائی، ۲۰۰۷: ۲۱۳).

بر این اساس می‌توان کاربرد «باء» و «علی» را در دو آیه شریفه «وَ إِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامَزُونَ» (مطففین ۳۰/۸۳) و «وَ أَنْكُمْ لَتَمُرُّونَ عَلَيْهِمْ مُصْبِحِينَ» (صافات ۱۳۷/۳۷) تفسیر کرد. آیه سوره مطففین با توجه به بای الصاق بر قرب و نزدیکی گناهکاران نسبت به مؤمنان دلالت دارد و کاربرد «علی» در آیه سوره صافات، با توجه به آیات قبل از آن که از نزول عذاب الهی بر قوم لوط و نابود شدن این قوم خبر می‌دهد، تناسب ظریفی دارد با ویرانه‌ای که از قوم لوط باقی مانده و آیندگان بر آن قدم می‌نهند، قدم‌هایی که در زیر آن قومی سرکش مدفون است.

البته باید افزود که در الصاق ممکن است یکی از دو شیء ملصق و ملصق به، در زیر و بالتبع دیگری بر روی آن قرار گیرد، بنابراین، می‌توان گفت الصاق گاه به دلالت التزامی معنی استعلاء را هم افاده می‌کند، هرچند بررسی تحلیلی این دلالت مقال و مجال دیگری می‌طلبد.

۴-۲- عن

نمونه کاربرد «عن» به معنی «علی» را آیه «وَ مَنْ يَبْخُلْ فَإِنَّمَا يَخِلْ عَنْ نَفْسِهِ» (محمد ۳۸/۴۷) دانسته‌اند. برخی چون دمامینی کاربرد «عن» در این آیه شریفه را با تکیه بر تضمین توجیه کرده‌اند؛ بدین ترتیب، در این آیه «عن» در معنی اصلی خود (مجاوزت) استعمال شده است، یعنی «يُبْعِدُ الْخَيْرِ عَنْ نَفْسِهِ بِالْبَخْلِ» (با بخل، خیر و نیکی را از خود دور می‌کند) و یا «فَإِنَّمَا يَصْدُرُ الْبَخْلُ عَنْ نَفْسِهِ» (بخل از نفسش سرچشمه می‌گیرد)، چراکه نفس او مکان و منبع بخل است (دمامینی، ۲۰۰۸: ۷۵۱). البته می‌توان «عن» را متعلق به حال محذوف (منصرفاً) نیز دانست؛ یعنی «يَبْخُلُ مَنْصَرَفًا عَنْ نَفْسِهِ».

باید توجه داشت که وجه دوم، یعنی باقی ماندن حرف بر معنی اصلی‌اش، پسندیده‌تر است، زیرا معنی دو عبارت «یبخل علی نفسه» و «یبخل عن نفسه» براساس معنی اصلی «علی» و «عن» تغییر می‌کند. «یبخل علی نفسه» یعنی عاقبت و نتیجه بخلش به خودش بازمی‌گردد، مانند دو آیه «لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ عَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ» (بقره ۲۸۶/۲) و «إِنَّمَا بُعِثْتُكُمْ عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ» (یونس ۲۳/۱۰) که در آنها «علی» معنی ضرر و زیان را می‌رساند. معنی دیگری که می‌توان برای «یبخل علی نفسه» در نظر گرفت این است که بخل را بر نفسش سیطره داد و با بخل بر نفسش فشار آورد. گویی بخل باری است که بر دوش می‌گیرد و حمل می‌کند، ولی معنی «یبخل عن نفسه» این است که بخیلانه از نفسش دریغ می‌کند، یعنی از مصلحت خود دست می‌کشد و گویی با بخل از نفسش دور می‌شود. البته «عن» در این تفسیر در معنی مجاوزت و متعلق به حال محذوف است؛ یعنی «منصرفاً عن نفسه» (سامرائی، ۲۰۰۷: ۴۸/۳).

در مورد «عن» در آیه «إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَن ذِكْرِ رَبِّي» (ص ۳۲/۳۸) نیز چند وجه ذکر شده است: نخست اینکه «عن» به معنی «علی» است؛ یعنی «قدّمته علیه: قدّمْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَلَىٰ ذِكْرِ رَبِّي». دیگر اینکه «عن» در معنی اصلی آن (مجاوزت) و متعلق به حال محذوف است؛ یعنی «منصرفاً عن ذکر ربّی». سوم اینکه «أحببت» متضمن معنی «تثبّطت» (سستی کردن) است که با «عن» متعدی می‌شود؛ یعنی «تثبّطت عن ذکر ربّی» و بر این اساس «حُبَّ الْخَيْرِ» مفعول له است (ابن‌هشام، ۱۹۹۷: ۲۴۷/۱-۲۴۶). بدین ترتیب، معنی آیه شریفه چنین است: به خاطر دوستی اسبان از یاد پروردگارم سستی ورزیدم. از میان این سه وجه، مورد دوم صحیح‌تر و بی‌تکلف‌تر می‌نماید.

۴-۳- فی

نمونه کاربرد «فی» به معنی «علی» آیه «وَأَصْلَبَنَّاكُمْ فِي جُدُوعِ النَّخْلِ» (طه ۷۱/۲۰) است (ابن‌هشام، ۱۹۹۷: ۲۸۴/۱). جز نیابت «فی» از «علی» و جوه دیگری برای «فی» در این آیه شریفه ذکر شده است که به آن اشاره می‌کنیم:

۱- علمای نحو بصره «فی» را در معنی اصلی آن (ظرفیت) گرفته و کاربرد آن را در این آیه از باب مجاز دانسته‌اند. بر این اساس کسی که بر تنه درخت آویخته شده، به

دلیل سیطره و استقرارش بر آن، به کسی که در تنهٔ درخت قرار می‌گیرد تشبیه شده است، و یا تنهٔ درخت به ظرفی تشبیه شده که مصلوب در آن قرار گرفته است (صَبَان، بی تا: ۲/۲۱۹)، سپس مشببه حذف و لازم مشببه یعنی «فی» ذکر شده است. از این‌رو، استعاره از نوع مکنیه است. استعارهٔ مکنیه در مجرور «فی» رخ داده و استعاره در «فی» تبعیه است. البته در نظر برخی علمای بلاغت، مطلق ارتباط میان شخصی که بر تنهٔ درخت آویخته می‌شود و تنهٔ درخت (یعنی مستعلی و مستعلی علیه) به مطلق ارتباط بین ظرف و مظروف تشبیه شده و سپس تشبیه از کلی به جزئی انتقال یافته و لفظ «فی» که از مصادیق مشببه (ظرفیت) است برای مصادیق مشبه (استعلا) استعاره آورده شده است.

۲- «فی» در همان معنی ظرفیت به کار رفته است، زیرا تنهٔ درخت برای مصلوب به منزلهٔ قبر است برای کسی که در آن دفن می‌شود (زرکشی، ۱۹۹۸: ۴/۳۰۳). به دیگر سخن، تنهٔ درخت همچون ظرفی مصلوب را در بر می‌گیرد.

۳- ابن‌عیش «صلب» را متضمن معنی «استقرار» و «تمکن» که با «فی» متعدی می‌شود، گرفته است (بی تا: ۲، جزء ۲۱/۸).

با توجه به موارد مذکور، «فی» مرادف «علی» نیست، زیرا تغییر این دو حرف در یک تعبیر تصویری جدید و متفاوت پدید می‌آورد، برای مثال «أنت علی ضلال» (تو بر گمراهی هستی) یعنی گمراهی را چون مرکبی اختیار کرده‌ای که تو را به سوی هر زشتی هدایت می‌کند. البته برخی از عبارات صریحاً به سوار شدن بر مرکب جهل و گمراهی دلالت دارند، مانند «جعل الغوایة مرکباً» و «امتطی الجهل»؛ ولی «أنت فی ضلال» (تو در گمراهی هستی) یعنی گمراهی چون ظرفی که مظروف خود را در بر می‌گیرد، تو را فرا گرفته است و یا در ضلالت فرو رفته‌ای، همان‌گونه که در قعر آب (گرداب) فرو روند (سامرائی، ۲۰۰۷: ۳/۴۲).

عبارات «هو علی هدی» و «هو فی هدی» نیز چنین‌اند. در عبارت نخست گویی او بر قلهٔ هدایت ایستاده است و به‌خوبی درست را از نادرست تشخیص می‌دهد، ولی عبارت دوم در وصف انسان وارسته‌ای است که مرتبهٔ والایی دارد، به‌گونه‌ای که ظرف هدایت، وجود او را در بر گرفته است.

بدین ترتیب، صحیح نیست حرف «فی» را مرادف «علی» به شمار آوریم. به‌ویژه در قرآن کریم باید با تکیه بر ویژگی هر حرف، به دنبال هدف به‌کارگیری آنها برآمد. چنین آیه‌ای در قرآن کریم بسیارند؛ مانند آیه «وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا» (فرقان ۶۳/۲۵) و «وَلَا تَمْشِي فِي الْأَرْضِ مَرَحًا» (اسراء ۳۷/۱۷ و لقمان ۱۸/۳۱).

۴-۴- کاف

اخفش و کوفیان «کاف» در «کن کما أنت» را مرادف «علی» گرفته‌اند؛ یعنی «کن علی ما أنت علیه». دیگر نحویان «کاف» را در معنی اصلی آن (تشبیه) دانسته‌اند؛ یعنی «کن کالذی هو أنت» یا «کن مثلما أنت علیه الآن» (آن‌گونه که هستی و شاکله شخصیت توست، باش). البته در کتب نحو برای آن وجوه دیگری نیز ذکر شده است (نک. ابن هشام، ۱۹۹۷: ۳۰۱/۱). با این حال به نظر می‌رسد اگر «کاف» را همان کاف تشبیه بگیریم، بهتر باشد.

۴-۵- لام

نمونه کاربرد لام جر به معنی «علی» آیه‌های «وَأِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا» (اسراء ۷/۱۷) و «دَعَانَا لِجَنبِهِ» (یونس ۱۲/۱۰) است (همان: ۳۵۴/۱).

درباره نخستین آیه باید توجه داشت که معنی دو عبارت «أساء له» و «أساء علیه» همسان نیست. آیه «وَأِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا» با توجه به لام اختصاص، یعنی اگر شما بدرفتاری کنید و قصد زیان رساندن به دیگران را داشته باشید، درحقیقت به خودتان آسیب رسانده‌اید و زیان را مخصوص خود ساخته‌اید (سامرائی، ۲۰۰۷: ۵۷/۳).

در آیه دوم (دَعَانَا لِجَنبِهِ) نیز حرف لام برای اختصاص است، به این دلیل که در قرآن کریم «علی» در دو مورد با «جنب» به کار رفته است، در آیه «الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ» (آل عمران ۱۹۱/۳) و آیه «فَادْكُرُوا اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِكُمْ» (نساء ۱۰۳/۴)، ولی در آیه «وَأِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنبِهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا» (یونس ۱۲/۱۰)، با لام جر استعمال شده است. بدون شک اختلاف سیاق می‌تواند عاملی در تغییر حروف جر باشد. از آنجاکه آیه سوره یونس در وصف حالتی است که غالباً انسان مصیبت‌زده به خود می‌گیرد، «جنب» بر «قعود» و «قیام» مقدم شده و برای نشان دادن

استمرار و ملازمت انسان بر این حالت (به پهلو خوابیدن) لام اختصاص به کار رفته است، اما در سوره آل عمران و نساء که سیاق آن حاکی از صحت و تندرستی انسان و تسلط او بر اندامش است، «علی» به همراه «جنب» و پس از «قیام» و «قعود» استعمال شده است (سامرائی، ۲۰۰۷: ۵۸/۳).

نکته قابل توجه اینکه آیه سوره آل عمران در وصف «أولی الألباب» (خردمندان) است و از آنجاکه ایشان دائماً برای هدف والایی در تلاش‌اند و کمتر به خواب اهمیت می‌دهند، «قیام» بر «جنوب» مقدم شده و با «علی» به اندک بودن خواب این گروه اشاره شده است. آیه سوره نساء نیز در وصف نماز به هنگام جنگ است. در این وضعیت نیز خواب جنگ‌جویان بسیار کم است. بدین‌رو، «جنوب» بعد از «قیام» و «قعود»، و با «علی» به کار رفته است. اما آیه سوره یونس، همان‌گونه که گفته شد، در وصف حالت مصیبت‌زدگان است که غالباً احساس خستگی و سستی بر آنان غلبه دارد، به همین دلیل «جَنب» به همراه لام اختصاص و قبل از «قعود» و «قیام» آمده است.

باید توجه داشت که حرف «لام» و «علی» در آیه «لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ عَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ» (بقره ۲۸۶/۲) دو حروف متقابل و متضادند، به‌گونه‌ای که تقابلهشان به‌عنوان آرایه‌ای ادبی در کتب بلاغت ذکر شده است. بنابراین، جایز نیست «لام جر» مرادف «علی» دانسته شود. ابن‌هشام (۱۹۹۷: ۳۵۴/۱) نیز از نحاس نقل قول کرده است که نیابت حرف «لام» از «علی» مردود است.

۴-۶- من

نحویان «من» در آیه «وَ نَصَرْنَاهُ مِنَ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا» (انبیاء ۷۷/۲۱) را مرادف «علی» گرفته‌اند. وجه دیگری که در این آیه ذکر شده این است که «نصرناه» متضمن معنی «منعناه» باشد؛ یعنی «منعناه منهم بالنصر» (با یاری خود، از او در برابر آنان دفاع کردیم) (ابن‌هشام، ۱۹۹۷: ۵۲۲/۱). تضمین در این آیه به دلیل دو آیه «وَ يَا قَوْمِ مَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ طَرَدْتُّهُمْ» (هود ۳۰/۱۱) و «فَمَنْ يَنْصُرُنَا مِنْ بَأْسِ اللَّهِ إِنْ جَاءَنَا» (غافر ۲۹/۴۰) مناسب‌تر است، زیرا در این دو آیه صحیح نیست «من» را مرادف «علی» بدانیم و بگوییم «من ی نصرنی علی الله»، بلکه مقصود از این آیه «من ینجینی و یمنعنی من الله» است (سامرائی، ۲۰۰۷: ۷۰/۳).

معنی دو عبارت «نصره منه» و «نصره علیه» نیز متفاوت است. «نصره علیه» در بردارنده معنی استعلا، تسلط و چیرگی است، یعنی او را به منظور غلبه بر دیگری یاری داد، مانند آیه «فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ» (بقره ۲۸۶/۲)، اما «نصره منه» یعنی «نجاه منه» یا «منعه منه»؛ یعنی او را آن قدر یاری کرد که بتواند از چنگ خصم رهایی یابد. در ضمن در آن یاری کمتری مورد نظر است. بنابراین، «نصره» متضمن «نجاه» یا «منعه» است.

نکته ظریفی که در فایده تضمین باید یادآور شد این است که «نصره منه» معنی فعل مذکور «نصر» را که با «علی» متعدی می شود و فعل محذوف «نجی» را که فقط متعلق آن یعنی «من» ذکر شده، یکجا و در یک تعبیر در بر گرفته است. بدین ترتیب، بار معنایی «نصرته من القوم» بیش از «نجیته من القوم» است.

«نجیته من القوم» یعنی او را از دست قوم رهایی بخشیدم (نجات دادم). در این عبارت روی توجه فقط به نجات یافته است و در آن اثری از درگیر شدن و مخالفت با قوم یافت نمی شود؛ چنان که گفته می شود «أنجیته من الغرق» (او را از غرق شدن نجات دادم) ولی نمی گوئیم «نصرته من الغرق»، زیرا غرق شدن چیزی نیست که بتوان با آن درگیر شد و از آن انتقام گرفت. در صورتی که در «نصرته من القوم» غالباً توجه مخاطب به هر دو جهت (نجات یافتگان و ظالمان) جلب می شود. بر این اساس «نصرته من القوم» یعنی او را از دست قوم نجات دادم و در عین حال آنان (قوم) را مجازات کردم یا حق نجات یافته را از آنان گرفتم (سامرائی، ۲۰۰۷: ۱۲-۱۳/۳).

۴-۷-الی

در هیچ یک از کتب مشهور نحو به نیابت «الی» از «علی» اشاره ای نشده است، اما مفسرانی چون ابوحیان در یکی از وجوه اعرابی آیه «ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ» (بقره ۲۹/۲)، «الی» را مرادف «علی» دانسته اند (صغیر، ۲۰۰۱: ۵۰۹). صحیح آن است که «الی» در این آیه شریفه در معنی اصلی آن یعنی انتهای غایت باشد، زیرا مراد از «الی» با توجه به سیاق آیه «هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (بقره ۲۹/۲) بیان قصد و غایت است، نه استعلا و چیرگی. در صورتی که در آیه «اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ وَ

سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْأَقْمَرَ» (رعد ۲/۱۳) استعلا و استیلا مورد نظر است و به همین منظور حرف «علی» به کار رفته است.

همچنین «علی» در آیه «نَزَّلْنَا عَلَيَّ عَبْدَنَا» (بقره ۲۳/۲) دال بر استعلاست و «إِلَيَّ» در آیه «وَلَوْ أَنَّا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ» (انعام ۱۱۱/۶) مفید انتهای غایت است.

۵ - سایر حروف نمایانگر استعلا در زبان فارسی

حروف اضافه‌ای که بنابر نظر دستورپژوهان زبان فارسی از «بر» نیابت کرده و بر استعلا دلالت دارند، برحسب کاربرد زمانی بر سه گونه‌اند: نخست حروف اضافه‌ای که کاربرد آن منحصر به فارسی قدیم است و امروز کاملاً متروک شده است، مانند اندر، باز، فا و فرا. دوم حروف اضافه‌ای که هم در دوره‌های پیشین و هم در فارسی رایج کاربرد دارد ولی استعمال آن در معنی استعلا و نیابت از «بر» مختص فارسی قدیم بوده است، مانند از، با، در، کسره اضافه. سوم حروف اضافه‌ای که هم در ادوار گذشته و هم در فارسی معاصر در معنی استعلا استعمال می‌شوند، مانند به، را.

قبل از بررسی موارد فوق باید توجه داشت که قطعیت در مورد معانی حقیقی حروف اضافه در متون کهن فارسی امر دشواری است، زیرا مطالب نگاشته‌شده در این زمینه اندک و در مواردی نقدپذیر است. بنابراین، در مورد نیابت حروف دو قسم اول از حرف «بر» نمی‌توان با صراحت اظهار نظر کرد.

۵-۱- اندر

در *زین‌الآخبار گردیزی* آمده است: «و جعفر آن خلعت‌ها یگان‌یگان اندر عمرو همی پوشید» (خطیب‌رهبر، ۱۳۶۷: ۱۳۴)؛ و در بیت زیر از *شاهنامه* نیز چنین کاربردی دیده می‌شود:

یکی تیغ زد شاه بر گردنش مه چاک شد جوشن اندر تنش
(همان: ۱۳۴)

به نظر می‌رسد این کاربرد با کاربرد «فی» در آیه «وَأَصْلَبَنَّاكُمْ فِي جُدُوعِ النَّحْلِ» (طه ۷۱/۲۰) قابل مقایسه باشد. بدین ترتیب، شاید بتوان در این موارد، مبحث استعاره در حروف را وارد زبان فارسی کرد و یا قائل به استعاره مکنیه در متمم «اندر» شد. البته با چنین مباحثی مسأله نیابت «اندر» منتفی می‌شود.

۵-۲- باز

در کشف‌الاسرار میبیدی آمده است: «فرعون از خشم موسی آن عذاب و قتل باز بنی‌اسرائیل نهاد و رنجانیدن بیفزود» (همان: ۱۹۷).

۵-۳- فا

مانند این عبارت از خواجه‌عبدالله انصاری: «چون بر یک نفس اعتماد نداری، این چندین کار چرا فا گردن خود کنی و خود را به خطاکاری ساکن بینی» (همان: ۳۸۶).

۵-۴- فرا

مانند این عبارت از تاریخ بیهقی: «امیر فرمود تا قبای خاصه آوردند و فرا پشت او کردند برخاست و بیوشید و زمین بوسه داد» (همان: ۳۸۸)؛ و نیز این جمله از خواجه‌عبدالله انصاری: «لهی ما را فرا جرم مدار یا جرم را از ما درگذار» (همان).

۵-۵- از

در زین‌الاحبار گردیزی آمده است: «پسران عم محمدبن‌طاهر از محمد حسد کردند و با یعقوب‌لیث یار شدند» (همان: ۸۷)؛ و در بیت زیر از حافظ نیز چنین کاربردی دیده می‌شود:
در خرقة ازین بیش منافق نتوان بود بنیاد ازین شیوه رندانه نهادیم
(همان)

البته در برخی از شروح دیوان «ازین» را به معنی «بعد از این» دانسته‌اند که بر این اساس نیابت «از» در این بیت مخدوش می‌شود.

همچنین در کیمیای سعادت آمده است: «در خبر است که در قیامت همسایه درویش در توانگر آویزد و گوید: بارخدا، ورا بپرس تا چرا با من نکویی نکرد و در سرای از من بیست؟» (همان).

اگر «از» با «بر» ترکیب شود به معنی استعلاست:

چو یک هفته بگذشت هشتم پگاه نشست از بر گاه پیروزشاه
(قریب و دیگران، ۱۳۶۶: ۱۹۹)

«از بر» در این بیت قابل مقایسه است با «من علی» در «أخذتُ الكتاب من علی

المنضدة».

۵-۶- با

در *راحة الصدور* راوندی آمده است: «مسعود چون خود را تنها دید عنان بگردانید و با پیل بنشست که اسب او بدشخواری کشیدی» (دهخدا، ۱۳۵۲: ذیل با)؛ و در بیت زیر از حافظ نیز چنین کاربردی دیده می‌شود:

یارب این نودولتان را با خر خودشان نشان
کاین همه ناز از غلام ترک و استر می‌کند
(همان)

۵-۷- در

این کاربرد در این عبارت از تفسیر *ابوالفتوح رازی*: «برخاست و هیزم در پشت گرفت و به بازار آمد» (خطیبرهبر، ۱۳۶۷: ۳۴۰)؛ و نیز این عبارت از *تاریخ بیهقی*: «فرمود تا آن صله گران را در پیل نهادند و به خانه علوی بردند» (دهخدا، ۱۳۵۲: ذیل در) دیده می‌شود. همچنین در *گلستان سعدی* آمده است: «ده درویش در گلیمی بخرسد و دو پادشاه در اقلیمی ننگجد» (مشاوری، ۱۳۸۲: ۲۲۱). «در» در این نمونه‌ها نیز قابل مقایسه است با «فی» در آیه «وَأَصْلَبْتَكُمْ فِي جُدُوعِ النَّخْلِ» (طه ۷۱/۲۰).

۵-۸- کسرة اضافه

در *راحة الصدور* راوندی آمده است: «و اسباب ظفر و پیروزی دشمن بسیار است؛ یکی امید غنیمت که در دل سپاه افتد، دوم کینه که در سینه لشکر به غایت رسد» (به نقل از خطیبرهبر، ۱۳۶۷: ۴۰۵). در عبارت فوق، «پیروزی دشمن» یعنی «پیروزی بر دشمن».

۵-۹- به

«به» گاهی به معنی «روی»، «استعلا»، «بالا»، «بر» و «زبر» می‌آید، مانند این عبارت از *تاریخ بیهقی*: «و به غزنین رفت و به تخت ملک نشست» (دهخدا، ۱۳۵۲: ذیل به)؛ و نیز مانند ابیات زیر از روشن اصفهانی و فردوسی:

ای شمع به خاکستر پروانه منه پا
زنهار که ترسم شرری داشته باشد
(خیام‌پور، ۱۳۵۲: ۱۶۲)

بیامد نیا طوس با رومیان
نشستند با فیلسوفان به خوان
(دهخدا، ۱۳۵۲: ذیل به)

چنان که پیشتر گفته شد، «بر» در فارسی امروز، به‌خصوص در زبان محاوره، کم‌کاربرد شده است و غالباً به‌جای آن حرف اضافه «به» استعمال می‌شود، مانند «علماء را تماشا می‌کردم که می‌خواستند حرفشان را به کرسی بنشانند» (انوری و گیوی، ۱۳۷۰: ۲/۲۷۱)؛ و نیز مانند «تاجی به سر نهاد».

۵-۱۰- را

«را» اگر با افعالی بیاید که به‌وسیله «بر» مفعول می‌گیرند به معنی «بر» است، مانند این عبارت از کشف‌الاسرار میبیدی: «تا رب‌العالمین به جلال عزت خویش ایشان را باران بارید» (خطیبرهیر، ۱۳۶۷: ۳۶۳)؛ یعنی «بر ایشان باران بارید». همچنین مانند این بیت نظامی:

آب بریز آتش بیداد را زیرتر از خاک نشان باد را
(شریعت، ۱۳۶۴: ۳۲۰)

«آتش بیداد را» یعنی «بر آتش بیداد». اگر «را» را علامت مفعول بی‌واسطه بدانیم، حذف «بر» و جایگزینی «را» دقیقاً قابل مقایسه با منصوب به نزع خافض (به حذف علی) است. البته «را» در فارسی معاصر نیز به معنی «بر» استعمال می‌شود، مانند «جای زخم را به آرامی مرهم گذاشت» یعنی «بر جای زخم به آرامی مرهم گذاشت» و نیز «او را نفرین کرد» یعنی «بر او نفرین کرد».

۶- نتیجه

۱- می‌توان برای هر یک از معانی حروف در دو زبان عربی و فارسی اداتی اصلی و کلیدی ارائه نمود، بر این اساس حرف جر اصلی برای بیان معنی استعلاء، «علی» و معادل آن در زبان فارسی حرف اضافه «بر» است.

۲- «بر» برخلاف «علی» با گذشت زمان ضعیف شده، به‌گونه‌ای که در فارسی امروز بسیاری از موارد استعمال خود را از دست داده است و غالباً گروه‌های حرف‌اضافه‌ای که با «بر» ساخته می‌شود جایگزین آن شده و رواج یافته است، مانند «بر روی» و «بر بالای». البته این گروه‌ها بیشتر به صورت گروه کوتاه حرف اضافه یعنی «روی» و «بالای» استعمال می‌شود.

۳- برای بیان یک معنی حرفی گاه جز ادات اصلی می‌توان مجموعه‌ای از حروف جانشین نیز در نظر گرفت. بدین ترتیب، برخی از معانی حروف با بیش از یک حرف جر و اضافه بیان می‌شود که اهمیت بررسی و شناخت این حروف در ترجمه آثار دو زبان نمود می‌یابد.

۴- در نیابت حروف جر (باء، عن، فی، کاف، لام، من، وِإلی) از حرف «علی» اختلاف است و اصولاً در نیابت همه این حروف می‌توان خدشه کرد. بنابراین، در زبان عربی جز «علی» حرف جری وجود ندارد که معنی اصلی آن استعلا باشد و یا تحت تأثیر معنی اصلیش، از «علی» نیابت کند.

۵- درباره معانی حقیقی حروف اضافه در متون کهن فارسی نمی‌توان با صراحت نظر داد، زیرا در این زمینه تحقیق جامعی به رشته تحریر درنیامده و برخی از مطالب موجود نیز نقدپذیر و قابل خدشه‌اند.

۶- در زبان فارسی کاربرد حروف اضافه (اندر، باز، فاء، از، با، در، و کسره اضافه) در معنی استعلا منحصر به متون کهن است، اما در فارسی معاصر نیز غالباً حرف اضافه «به» جایگزین «بر» می‌شود، و در مواردی «را» نیز بر استعلا دلالت دارد.

منابع

قرآن کریم

ابن هشام، عبدالله بن یوسف (۱۹۹۷)، *معنی اللیب عن كتب الأعراب*، تحقیق حنا الفاخوری، بیروت: دارالجيل.

ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۹۸۸)، *لسان العرب*، بیروت: دار إحياء التراث العربی.

ابن یعیش، یعیش بن علی (بی تا)، *شرح المفصل*، ۲ ج، تهران: ناصر خسرو.

اربلی، علاءالدین بن علی (۱۹۹۱)، *جواهر الأدب فی معرفة کلام العرب (معجم للحروف العربیة)*، بیروت: دارالنفائس.

استرآبادی، رضی‌الدین محمد بن حسن (۱۳۶۶)، *شرح الکافیة فی النحو*، تهران: مرتضوی.

انوری، حسن و حسن احمدی گیوی (۱۳۷۰)، *دستور زبان فارسی ۲*، تهران: فاطمی.

انیس، ابراهیم و دیگران (۱۳۷۸)، *المعجم الوسیط*، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

بهار، محمدتقی (۱۳۷۳)، *سبک‌شناسی*، ۳ ج. تهران: امیرکبیر.

- حسن دوست، محمد (۱۳۸۳)، فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی، تهران: آثار.
 خانلری، پرویز (۱۳۸۳)، دستور تاریخی زبان فارسی، به کوشش عفت مستشارنیا، تهران: توس.
 خطیب‌رهبر، خلیل (۱۳۶۷)، دستور زبان فارسی (کتاب حروف اضافه و ربط)، تهران: سعدی.
 خیام‌پور، عبدالرسول (۱۳۵۲)، دستور زبان فارسی، تبریز: کتاب‌فروشی تهران.
 دمامینی، محمدبن ابی‌بکر (۲۰۰۸)، شرح المعنی اللیب المسمی بشرح المزج، دراسه و تحقیق
 عبدالحافظ حسن مصطفی العسیلی، قاهرة: مكتبة الآداب.
 دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۵۲)، لغت‌نامه دهخدا، تهران: سازمان لغت‌نامه.
 زرکشی، محمدبن عبدالله (۱۹۹۸)، البرهان فی علوم القرآن، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم،
 ۴ج، بیروت: المكتبة المصرية.
 سامرائی، فاضل صالح (۲۰۰۷)، معانی النحو، ۴ج، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
 شریعت، محمدجواد (۱۳۶۴)، دستور زبان فارسی، تهران: اساطیر.
 صادقی، علی‌اشرف (۱۳۴۹)، «حروف اضافه در فارسی معاصر»، مجله دانشکده ادبیات و علوم
 انسانی دانشگاه تبریز، شماره ۹۳، ص ۴۷۰-۴۴۱.
 صبان، محمدبن علی (بی‌تا)، حاشیه‌الصبان علی شرح الأشمونی علی ألفیة ابن‌مالک، ۴ج،
 قاهرة: دار إحياء الكتب العربية.
 صغیر، محموداحمد (۲۰۰۱)، الأدوات النحویة فی کتب التفسیر، دمشق: دارالفکر.
 فرشیدورد، خسرو (۱۳۸۲)، دستور مفصل امروز، تهران: سخن.
 ————— (۱۳۶۷)، عربی در فارسی، تهران: دانشگاه تهران.
 قریب، عبدالعزیز و دیگران، (۱۳۶۶)، دستور زبان فارسی، تهران: اشرفی.
 مشاوری، زهره (۱۳۸۲)، بررسی دستوری حروف در گلستان سعدی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد،
 دانشگاه اصفهان، دانشکده ادبیات و علوم انسانی.
 همایون‌فرخ، عبدالرحیم (۱۳۶۴)، دستور جامع زبان فارسی، تهران: مؤسسه مطبوعاتی علمی.